

نقد  
اقتصاد سیاسی

# امپریالیسم نو لیبرال، تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری به مناسبت یک‌صد سالگی نظریه‌ی امپریالیسم لنین

سعید رهنما



خرداد 1395

درست یک قرن پیش در چنین روزهایی در بهار ۱۹۱۶ لنین در تبعیدِ زوریخ، به مطالعه و نگارش یکی از معروف‌ترین آثار خود همت گماشت. «امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» یکی از پر نفوذترین نوشته‌های لنین برای نسل‌های پی در پی در کشورهای مختلف جهان، از جمله ایران بوده، و پاره‌ای حتی «لنینیسم» را در این چارچوب مکمل مارکسیسم می‌شناسند.

لنین به سفارش ناشری در پتروگراد این نوشته را در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول آغاز کرد و در کنار فعالیت‌ها و رهبری جریان سیاسی‌اش، چون یک پژوهشگر آکادمیک چندین ماه را به مطالعه‌ی وسیع کتب، مقالات و آمارهای موجود آن زمان پرداخت. لنین هدف سیاسی مشخص را نیز دنبال می‌کرد و آن حمله به تز اولترا - امپریالیسم کائوتسکی بود که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

این مجموعه در آوریل ۱۹۱۷ و پس از پیروزی انقلاب فوریه‌ی روسیه در پتروگراد، تحت عنوان «امپریالیسم، تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، (چارچوبی برای درک عامه)»<sup>۱</sup> منتشر شد. در پیشگفتار این نوشته لنین به محدودیت‌های دسترسی به منابع و نیز رعایت سانسور رژیم تزاری اشاره دارد، و با تأسف به‌نوعی نارضایی خودش را ابراز می‌کند که ناچار بوده برای گریز از سانسور رژیم با زبان ایما و اشاره مطالب را دهم‌آمیزد، و دوباره‌خوانی جزوه را در «این روزهای آزادی، درد آور» می‌خواند. این جزوه تحت عنوان «امپریالیسم، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری (چارچوبی برای درک عامه)» در ۱۹۲۰ به زبان‌های فرانسوی و آلمانی منتشر می‌شود و لنین پیشگفتار مفصل‌تری بر آن می‌نویسد و باز به محدودیت‌های نگارش مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید نه می‌تواند و نه درست است که کل متن را «حک و اصلاح» کند، چرا که «هدف اصلی آن ارائه‌ی تصویری مرکب از نظام سرمایه‌داری جهانی و روابط بین‌المللی آن در آغاز قرن بیستم — در آستانه‌ی اولین جنگ جهانی امپریالیستی» بوده است.

---

### 1 Imperialism, The Latest Stage of Capitalism; (A Popular Outline).

معادل دقیق کلمه‌ی روسی در چاپ اول ۱۹۱۷، «تازه‌ترین» (Newest) مرحله است که چون در انگلیسی مصطلح نیست، نزدیک‌ترین معادل آن (Latest) به‌کار برده شده است. اما در فارسی «تازه‌ترین» ترجمه‌ی دقیق روسی آن است. در تمام ترجمه‌های فارسی معادل «بالاترین» (Highest) استفاده شده، که در واقع تغییری است که لنین بعداً در چاپ ۱۹۲۰ بر مقدمه‌ی آلمانی/فرانسوی به‌جای «تازه‌ترین» به‌کار می‌گیرد، و همان‌طور که اشاره خواهد شد، بی‌مسئله نیست.

## فرایند پیدایش نظریه

لنین، همان‌طور که خود اشاره دارد، در نگارش این اثر از نظرات ج. ا. هابسون و رودلف هیلفردینگ بهره برده. در واقع بنیان تز لنین و تمامی مفاهیم اصلی آن از جمله سرمایه‌داری، انحصاری، کارتل‌ها، صدور سرمایه، سرمایه‌ی مالی، مصرف‌ناکافی، توسعه‌طلبی، دولت رانت‌خوار، خود - حمایتی، رقابت بین قدرت‌ها، و به‌زیر سلطه کشیدن کشورهای ضعیف‌تر، به‌تمامی بر پایه‌ی ایده‌های این دو نفر و در چند زمینه بر ایده‌های بوخارین استوار است — البته با نتیجه‌گیری‌های متفاوت لنین که به آن اشاره خواهد شد. حتی عنوان جزوه‌ی لنین از عنوان فرعی کتاب سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ («بررسی تازه‌ترین فاز توسعه‌ی سرمایه‌داری») الهام گرفته است.

قبل از جنگ جهانی اول و درگیری‌های قدرت‌های بزرگ استعماری، رشد شرکت‌های بزرگ انحصاری و بانک‌ها، توجه بسیاری روشنفکران و متفکرین اروپایی را، اعم از مارکسیست و لیبرال، به مسئله‌ی «امپریالیسم» جلب کرده بود. با آن‌که مارکس در اواسط قرن نوزدهم و در اوج سرمایه‌داری رقابتی، ظهور انحصارها را ماهرانه پیش‌بینی کرده بود، اما طبیعتاً نمی‌توانسته به تحلیل پدیده‌ای که هنوز به‌وجود نیامده و عواقب و نتایج آن بپردازد. مارکس به تمایل مداوم سرمایه به رشد و رقابت بی‌وقفه که طی آن شرکت‌های بزرگ‌تر شرکت‌های کوچک‌تر را می‌بلعند و از رده خارج می‌کنند، تمایل به انحصارات را تشریح کرده بود. او تأثیر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری بر کشورهای توسعه‌نیافته را نیز به‌طور پراکنده مطرح کرده بود، اما نظریه‌ای در باب امپریالیسم ارائه نداده بود.

هابسون اقتصاددان لیبرال انگلیسی اولین کسی بود که در زمینه‌ی امپریالیسم در ۱۹۰۲ در کتابی به همین نام نظریه‌پردازی کرد. اساس نظرش این بود که رشد انحصارات، سود را تنها مشمول عده‌ی معدودی می‌کند و با رشد پس‌انداز آن‌ها مصرف داخلی کاهش می‌یابد. با کاهش تقاضا در عرصه‌ی ملی، صدور سرمایه به سرزمین‌های دیگر ضروری می‌شود، و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر برای سرمایه‌گذاری پس‌اندازهای مازاد و ایجاد بازارهای جدید را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. این‌که آیا تمامی این نظر به‌ویژه نظریه‌ی مصرف‌ناکافی<sup>۲</sup> قابل دفاع است در این‌جا مطرح نیست. هدف اشاره به پایه‌های نظری تز لنین است.

---

<sup>2</sup> Underconsumption

هیلفردینگ، پزشک و اقتصاددان برجسته‌ی مارکسیست قطعاً نقش بزرگ‌تری در این میان داشت. هم او بود که، عمدتاً بر اساس تجربه‌ی سرمایه‌داری آلمان، یکی از مهم‌ترین مفاهیم امپریالیسم، یعنی سرمایه‌ی مالیه<sup>۳</sup> و نقش محوری آن را در بسط نظریه‌ی مارکسیستی امپریالیسم در اثر معروف خود به همین نام در ۱۹۱۰ قبل از جنگ جهانی اول مطرح کرد. او جدایی سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌ی مالی<sup>۴</sup> را مشخصه‌ی دوران سرمایه‌داری رقابتی، که مارکس نیز آن را تحلیل کرده بود، می‌دانست. به گمان او در دوران سرمایه‌داری انحصاری، سرمایه‌ی صنعتی و مالی در هم آمیخته و سرمایه‌ی مالیه را به وجود آورده است، و در این میان بانک‌ها با متمرکز کردن سرمایه‌ی پولی بزرگ‌ترین نقش را در ایجاد انحصارها و کارتل‌ها بر عهده گرفته‌اند. بسیاری از دیگر مفاهیم کلیدی نظریه‌ی امپریالیسم هم از تحلیل‌های هیلفردینگ سرچشمه می‌گیرد، از جمله صدور سرمایه، تأثیر تعرفه‌های حمایتی بر پرولتاریا، نقش شرکت‌های سهامی، و نقش سرمایه‌ی موهومی<sup>۵</sup> و غیره.

علاوه بر این دو، لنین از نظرات نیکلای بوخارین نیز بهره برد. بوخارین در کتاب مهم خود، «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» که در ۱۹۱۵ منتشر شد و خود لنین بر آن مقدمه نوشت، به شکل مبسوطی رشد سطحی و عمقی سرمایه‌داری در عرصه‌ی جهانی و «بین‌المللی شدن روابط سرمایه‌داری» را مورد بررسی قرار داد و «اقتصاد جهانی به مثابه نظام روابط تولیدی» را تحلیل کرد. لنین در مقدمه‌ی کتاب بوخارین اشاره کرد که همان‌طور که بوخارین به درستی نشان می‌دهد، «امپریالیسم مرحله‌ی مشخصی از رشد سرمایه‌داری بسیار توسعه‌یافته است». به اتکای همین نظر، و بر علیه نظریه‌ی کائوتسکی، طرح می‌کند که عصر «سرمایه‌داری صلح‌آمیز» که به دنبال شکست فتودالیسم به وجود آمده بود، پشت سر گذاشته شده و به «امپریالیسم غیر صلح‌آمیز، جنگ‌طلب، و فاجعه‌آور» مبدل شده است. در همین مقدمه لنین امپریالیسم را «اساسی‌ترین مسئله»ی جهان قلمداد کرد.

---

<sup>3</sup> Finance capital

<sup>4</sup> Financial capital

<sup>5</sup> Fictitious capital

در آن زمان، روزا لوگزامبورگ نیز در کتاب «انباشت سرمایه» به تفصیل در مورد امپریالیسم نوشته و بر محدودیت بازارهای داخلی برای «تحقق» ارزش اضافی، و نیز ضرورت دسترسی به مواد اولیه، که هر دو سبب گسترش زورمند سرمایه‌داری به جوامع ما قبل سرمایه‌داری می‌شود، اشاره کرده بود. اما لنین مستقیماً به هیچ یک از نظرات او در این زمینه عطفی نداشت.

البته این که لنین نوشته‌ی خود را بر پایه‌ی مفاهیم و نظرات دیگر متفکران تهیه کرد، به هیچ وجه از اهمیت تاریخی این اثر نمی‌کاهد. در اینجا باید به چند نکته توجه کرد. اول آن که لنین همان طور که قبلاً اشاره شد با تلاش و زحمت بسیار بر اساس آمارهای موجود و مطالعه‌ی صدها کتاب و مقاله به زبان‌های مختلف نکات مورد نظر خودش را توضیح می‌دهد و تشریح می‌کند. واضح است که مارکسیسم را تنها به مارکس (و انگلس) نمی‌توان محدود کرد و این دیدگاه غنی حاصل کار بی‌وقفه‌ی نظریه‌پردازان فراوانی بوده و هست، و عطف به دیگر نظریه‌پردازان و کاربرد مفاهیم آن‌ها همان قدر قابل توجیه است که عطف به مارکس. به علاوه بر خلاف نظر بسیاری از پیروانش، لنین ادعای چندانی در مورد این مجموعه نداشت، و قصدش همانطور که از عنوان فرعی جزوه «چارچوبی برای درک عامه»<sup>6</sup> برمی‌آید، تنظیم مجموعه‌ای عامه‌فهم از مباحث پیچیده‌ی تحول سرمایه‌داری بوده است.

دوم آن که لنین به عنوان رهبر سیاسی یک جریان رادیکال چپ قصد مشخصی را در مقابله با دیگر جریان‌های سیاسی چپ آن زمان که برداشت‌های متفاوتی از این تحولات داشتند، به ویژه کارل کائوتسکی — و نیز هیلفردینگ — دنبال می‌کرد.

کائوتسکی در ۱۹۱۴ در مقاله‌ی ضمن رد اجتناب‌ناپذیر بودن جنگ‌های امپریالیستی، امکان توافق صلح آمیز ما بین قدرت‌های امپریالیستی برای سلطه بر جهان را مطرح کرده و این تز را اُبر — امپریالیسم<sup>۷</sup> نامیده بود (عنوانی که او هم از هابسون الهام گرفته بود، با این تفاوت که هابسون آنرا «بینا — امپریالیسم»<sup>۸</sup> نامیده بود. کائوتسکی ادعا می‌کرد که «این که سرمایه‌داری، از طریق انتقال شکل کارتلی به سیاست خارجی، تا یک فاز

---

<sup>6</sup> Realization

<sup>7</sup> Ultra-imperialism

<sup>8</sup> Inter-imperialism

دیگر زنده بماند غیرممکن نیست». بر اساس این نظر احتمال این که قدرت‌های امپریالیستی در مرحله‌ی بعدی، همان‌گونه که کارتل‌هایشان باهم بر سر تقسیم حوزه‌ی قلمرو، میزان تولید و قیمت‌ها توافق می‌کنند، بر سر تقسیم جهان و استثمار آن نیز به توافق برسند، و لزوماً با هم نجنگند وجود دارد. کائوتسکی ضمن تأیید این واقعیت که سرمایه‌ها تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی مالیه با هم اتحاد عمل دارند، باور داشت که بخشی از سرمایه‌ی صنعتی به‌دنبال تجارت آزاد و مخالف جنگ است و می‌تواند از سیاست صلح طلبانه‌ی ای حمایت کند. کائوتسکی اما به‌رحال معتقد بود که ما «به‌همان اندازه که بر علیه امپریالیسم می‌جنگیم، باید با شور و حرارت بر علیه "فاز آبر - امپریالیسم" بجنگیم». اما بر این باور بود که خطر این فاز نه در جهت مسابقه‌ی تسلیحاتی و صلح جهانی، بلکه در جهت دیگری خواهد بود.

هیلفردینگ امپریالیسم را دشمن منافع پرولتاریا می‌دانست و بر این باور بود که آن‌ها بر علیه امپریالیسم به‌پا می‌خیزند. او بر این نظر بود که تعرفه‌های حمایتی هزینه‌ی زندگی را بالا می‌برد و با قدرت گرفتن بیش‌تر شرکت‌های انحصاری، اتحادیه‌های کارگری در موضع ضعیف‌تری قرار می‌گیرند. دیگر آن‌که تمرکز فزاینده و رشد وسیع انحصارات و سلطه‌ی سرمایه‌ی مالیه کار پایان بخشیدن به سرمایه‌داری را تسهیل می‌کند. او برخلاف نظر مارکس (و لنین) سقوط سرمایه‌داری را اجتناب‌ناپذیر نمی‌دانست و نیازی به شورش‌های انقلابی نیز نمی‌دید.

نکته‌ی سوم نتیجه‌گیری متفاوت لنین از این نظریه‌پردازان است. هابسون معتقد بود که امپریالیسم اجتناب‌ناپذیر نیست، و می‌توان و باید آن را پایان داد. به‌علاوه با برخوردی اخلاقی بر این باور بود که امپریالیسم نامطلوب است و از نظر اقتصادی نیز باصرفه نیست. به‌عبارت دیگر او امپریالیسم و سرمایه‌داری را از هم جدا می‌کرد، و این نکته‌ای بود که لنین به‌درستی سخت با آن مخالف بود. لنین امپریالیسم را ثمره‌ی اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری می‌دانست.

هیلفردینگ تأکید و امید زیادی به مقابله‌ی پرولتاریا بر علیه امپریالیسم داشت. در آخرین فصل کتابش، «پرولتاریا و امپریالیسم»، می‌گوید طبقه‌ی سرمایه‌دار دستگاه‌های دولت را به‌تمامی و به‌شکلی مستقیم و آشکار تحت کنترل درمی‌آورد و برای طبقه‌ی کارگر روشن می‌شود که چاره‌ای جز گرفتن قدرت توسط پرولتاریا در

کار نیست. او در مقاله‌ی دیگری که قبلاً در اوایل قرن بیستم نوشته بود و در این کتابش به آن عطف می‌کند، می‌گوید دیگر این فقط طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه کل جمعیت است که تابع امیال سودسازی طبقه‌ی سرمایه‌دار شده و به وسیله‌ای تبدیل شده که سرمایه بتواند کل جامعه را استثمار کند (گویی از زمان معاصر ما سخن می‌گوید). در جنگ امپریالیستی اول، اما طبقه‌ی کارگر کشورهای امپریالیستی به‌جای مقابله با سرمایه‌ی انحصاری خودی، وارد جنگ با دیگر قدرت‌های امپریالیستی شدند. در توضیح نقش طبقه‌ی کارگر در کشورهای امپریالیستی در حال جنگ، لنین به مفهوم «اشرافیت کارگری» متوسل شد، مبتنی بر این باور که امپریالیست‌ها با کسب «آبر - سود» از استثمار کارگران مستعمرات، که گویا از میزان استثمار کارگران کشور خودی بیش‌تر است، بخشی از آن را به کارگران خودی می‌دهند و با بهبود نسبی وضع‌شان، حمایت آن‌ها را جلب می‌کنند. در این جا به صحت و دقت این مفهوم کاری نداریم.

اما در مخالفت با کائوتسکی، لنین از یک سو به‌درستی از تعریف کائوتسکی از امپریالیسم که آن را محصول «سرمایه‌ی صنعتی بسیار پیشرفته» می‌دانست انتقاد می‌کند و بر نقش فزاینده‌ی سرمایه‌ی مالیه تأکید دارد. اما در زمینه‌ی بخش مهم‌تری از نظریه‌ی کائوتسکی که به توافق احتمالی بین - امپریالیستی مربوط می‌شود، لنین معتقد بود که امپریالیست‌ها هرگز با هم توافق نخواهند کرد، و اگر هم به‌دلیلی شرایطی در آینده پیدا شود که توافقی بین آن‌ها برقرار شود، این توافق موقتی «چیزی جز یک آتش‌بس بین دوره‌های جنگ نخواهد بود». لنین «مرحله‌ی دیگری را در تحول سرمایه‌داری آن‌طور که کائوتسکی قایل بود، نمی‌دید و امپریالیسم را «بالاترین» مرحله‌ی سرمایه‌داری در حال «زوال» و پوسیدگی می‌دانست. شاید از همین رو بود که عنوان چاپ دوم جزوه‌ی امپریالیسم‌اش را از «تازه‌ترین مرحله» به «بالاترین مرحله»ی سرمایه‌داری تغییر داد.<sup>9</sup>

---

<sup>9</sup> قبل از بررسی ربط پایه‌های نظری لنین در جهان امروز مایلیم به یک نکته‌ی جانبی اما بسیار مهم اشاره کنیم. لنین در نقد خود متأسفانه زبان تند مرسوم آن زمان - که سنتی دیرینه داشته و هنوز هم با نهایت تأسفاد ادامه دارد - را همراه با برجسب زدن‌ها و حمله‌های شخصی به‌کار می‌گیرد. همه جا صحبت از «اپورتونیزم» کائوتسکی و هیلفردینگ است، می‌خوانیم هیلفردینگ می‌خواست «مارکسیسم را با اپورتونیزم آشتی دهد» - که در واقع عبارتی بی‌معنی است - و یا القا می‌کند که کائوتسکی طرفدار امپریالیسم بوده. می‌خوانیم که کائوتسکی «با مخفی کردن عمیق‌ترین تضادهای امپریالیستی، سعی می‌کند که امپریالیسم را با رنگ‌های الوان نقاشی کند». یا نظریه‌ی او را «فریب توده‌ها» می‌خواند، یا به طنز می‌پرسد که این نظر آیا «آبر - امپریالیسم» است یا «آبر - مزخرف»، و این‌که تعریف او «مضحک‌ه‌ی عینیت تاریخی است»، و امثال آن. به‌علاوه همه جا با گذاشتن عنوان مارکسیست در گیومه این دو نفر را به‌اصطلاح

تأکید لنین به زوال و «طفیلی‌گری»<sup>۱۰</sup> سرمایه‌داری، که این نیز از هابسون است، بر این پایه استوار بود که از نظر او سرمایه‌ی انحصاری «نظیر هر انحصاری سبب تمایل به ایستایی و زوال می‌شود. از آن جا که قیمت‌های انحصاری با توافق تعیین می‌شوند، انگیزه‌ی پیشرفت‌های تکنیکی و دیگر پیشرفت‌ها تا حدی از بین می‌رود و از نظر اقتصادی شرایطی را به وجود می‌آورد که عامدانه پیشرفت تکنیکی را گُند نماید.» لنین طبیعتاً این نکته را درباره‌ی عملکرد کارتل‌ها در آن زمان طرح می‌کند. به علاوه او با عطف به هابسون و با به روز کردن آمارهای اقتصادی آن زمان به جنبه‌ی دیگری از طفیلی‌گری امپریالیستی و ایجاد «دولت رانت‌خوار» یا «دولت رباخوار» اشاره می‌کند و می‌گوید «جهان به معدودی کشور رباخوار و اکثریت وسیعی از دولت‌های بدهکار تقسیم شده است.» و نتیجه‌گیری می‌کند که «دولت رانت‌خوار، دولت طفیلی و رو به زوال سرمایه‌داری است.» سرجمع، لنین معتقد بود که دوران سرمایه‌داری سر آمده و با جریان جنگ جهانی در این زمینه راسخ‌تر شد.

### رابط نظریه‌ی امپریالیسم لنین با جهان امروز

همان‌طور که می‌دانیم، لنین نظریه‌ی امپریالیسم خود را در پنج جنبه خلاصه می‌کند: ۱- تراکم تولید و سرمایه به ایجاد انحصارات انجامیده؛ ۲- ادغام سرمایه‌ی بانکی و صنعتی؛ سرمایه‌ی مالی و الیگارش‌ی مالی را به وجود آورده؛ ۳- صدور سرمایه، متمایز از صدور کالا، اهمیت‌ی ویژه یافته؛ ۴- شرکت‌های سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی، جهان را میان خود تقسیم کرده؛ و ۵- بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری مناطق جهان را بین خود تقسیم کرده‌اند. این تصویری است که، همان‌طور که لنین خود اشاره می‌کند، او «از نظام سرمایه‌داری جهانی و

---

«مارکسیست» و یا «قبلاً مارکسیست» می‌خواند. همان‌روالی که در تمام جنبش‌های چپ از جمله در ایران رواج یافت، و هر آن کس که مخالف نظر ما بوده یا اپورتونیست بوده و یا مارکسیست نبوده است. اطلاق عنوان «مرتد» به‌دنبال نام کائوتسکی در فارسی آن قدر تکرار شده بود که پاره‌ای تصور می‌کردند که مرتد نام خانوادگی کائوتسکی بوده است! من در این جا قصد دفاع از کائوتسکی و هیلفردینگ را — با آن‌که هر دو را در زمره‌ی نظریه‌پردازان بزرگ تاریخ مارکسیسم می‌دانم — ندارم و با بسیاری نظرها و مواضع تاریخی آن‌ها مخالفم، اما باید امیدوار بود که این تقلید ناشایست اتهام‌زنی کنار گذاشته شود و به جای آن نظراتی را که قبول نداریم با استدلال و منطق و بدون حمله‌های شخصی نقد کنیم. اگر انتقادی جدی و قوی مطرح باشد نیازی به حمله‌ی شخصی نیست، و اگر نباشد، پرخاش چیزی جز نشانه‌ی موضع ضعف نیست.

10 Parasitism



روابط بین‌المللی آن در آغاز قرن بیستم» ارائه کرده است. حال سؤال عمده این است که این پنج وجه تا چه حد و به چه شکلی در آغاز قرن بیست و یکم مصداق دارند. در این زمینه بسیار می‌توان نوشت ولی من به اختصار به هریک از این جنبه‌ها اشاره می‌کنم.

در کلی‌ترین سطح، یکی از مهم‌ترین تأکیده‌های لنین ارتباط مستقیم امپریالیسم با سرمایه‌داری و مرتبط با مرحله‌ای از توسعه‌ی آن است. این تأکید درست امروزه حتی بیش‌تر از یک‌صد سال پیش مصداق دارد. اما اطلاق «بالترین مرحله» به آن، برحسب درکی که از آن داشته باشیم و محدوده‌ی زمانی که بر آن قائل باشیم، نادرست است. تصور و انتظار لنین در یک‌صد سال پیش به‌طور ضمنی این بود که این مرحله در اوایل قرن بیستم به پایان می‌رسد و سرمایه‌داری «طفیلی» و «گندیده» و «رو به موت» و «ترشیده» رو به پایان دارد. می‌دانیم که در یک‌صد سال گذشته، سرمایه‌داری، به‌رغم همه‌ی بحران‌های ساختاری و ادواری، نه تنها رو به زوال نگذاشت، بلکه به‌مراتب قوی‌تر شد، در سطح و عمق گسترش یافت، و در واقع از مرحله‌ها (یا فازهای) متعددی گذر کرد. در یک‌صد سال پیش هنوز بخش اعظم جهان در شیوه‌ها و روابط تولیدی ما قبل سرمایه‌داری زندگی می‌کرد، اما امروزه نقطه‌ای از جهان نیست که در زیر سیطره‌ی روابط سرمایه‌دارانه نباشد. از این نظر و با این برداشت اطلاق «آخرین» درست نبوده و نیست، مگر آن‌که با پذیرش واقعیت اسفانگیز قدرتمندی سرمایه‌داری، و بدون دل‌خوش کردن به «رو به موت» بودن قریب‌الوقوع آن، «آخرین مرحله» را در یک مقیاس جهانی – تاریخی در نظر گیریم؛ مسیر بالا و پایین شدن‌های بسیار و گذر از فازهای متعدد آن را که چندان قابل پیش‌بینی نیست دید، و استراتژی‌های دیگری را برای مقابله و جایگزینی آن برگزید.

## ۱- تراکم تولید و سرمایه و ایجاد انحصارات

لنین رشد فوق‌العاده‌ی صنایع و تراکم تولید در شرکت‌های بسیار بزرگ را یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های سرمایه‌داری می‌داند. آن‌چه لنین با اتکا به آمارهای آن زمان طرح می‌کند، امروزه با حدت و شدت به‌مراتب وسیع‌تری ادامه دارد. برای مثال اگر در ۱۹۰۷ در آلمان ۵۸۶ شرکت هر یک بیش از هزار کارگر داشتند، امروزه

شرکت‌های غول‌پیکر صدها هزار کارگر در استخدام دارند. بزرگ‌ترین شرکت جهان، وال مارت، دو میلیون و دویست هزار کارکن در کشورهای مختلف جهان دارد و این شبکه‌ی توزیعی خود به شبکه‌ی عظیم دیگری متشکل از شرکت‌های تولیدی و خدماتی جهانی متصل است. شرکت‌های تولیدی نظیر آی.بی.ام، تویوتا، جنرال الکتریک، نستله و پپسی‌کولا، هر یک بیش از سیصد هزار کارکن دارند. لنین به‌درستی اشاره دارد که در شرکت‌های بزرگ انحصاری تراکم تولید به‌مراتب بزرگ‌تر از تراکم کارگران است. نسبت تراکم تولید امروزه به دلیل سطح تکنولوژی پیشرفته‌تر به‌مراتب بالاتر از تراکم کارگری در این شرکت‌هاست. سطح درآمد سالانه‌ی هر یک از شرکت‌های غول‌پیکر صدها میلیارد دلار است. درآمد سالانه‌ی هر یک از بزرگ‌ترین بیست شرکت جهان، از تولید ناخالص داخلی هر یک از ۱۶۴ کشور جهان بالاتر است. ده شرکت بزرگ محصولات غذایی از جمله اسوشییتد بریتیش فود، نستله، کوکا کولا، گروه دانون، جنرال میلز و کِلاگ، عملاً کنترل تغذیه‌ی جهان را در دست دارند. شرکت مونسانتو بزرگ‌ترین انحصارگر بذر در جهان است. دیگر نمونه‌ها شرکت‌های دارویی‌اند، نیز شرکت‌های نفتی و بسیاری مثال‌های دیگر.

تراکم سرمایه و رشد انحصارات بی‌وقفه ادامه دارد. از یک سو ادغام‌های شرکت‌ها و خرید و حذف شرکت‌های رقیب را شاهدیم، و از سوی دیگر موانع روزافزون ورود شرکت‌های جدید را به عرصه‌ی رقابت. برای نمونه، مطالعه‌ی «شورای مشاورین اقتصادی» اوپاما نشان می‌دهد که در امریکا نابرابری بین شرکت‌ها رو به افزایش است و نشانه‌های زیادی از کاهش رقابت وجود دارد. با افزایش قدرت شرکت‌های بسیار بزرگ، بازده سرمایه‌گذاری آن‌ها به‌مراتب بالاتر از سایر شرکت‌ها است. مثلاً بازده سرمایه‌گذاری شرکت‌های سهامی عام غیر مالی امریکا به‌طور فزاینده‌ای در بخش کوچک‌تری متراکم می‌شود. در سال ۲۰۱۴ میزان بازده صدکِ نود این شرکت‌ها (بدون محاسبه‌ی ارزش براند و سرقفلی<sup>۱۱</sup> آن‌ها) پنج برابر میزان سودِ شرکت‌های رده‌ی میانه بوده است. این نسبت در ۲۵ سال قبل، معادل دو برابر بوده است. از سوی دیگر نرخ ورود شرکت‌های جدید به بازار از حدود ۱۷ درصد در ۱۹۷۷، به حدود هفت درصد کاهش یافته، و در همین مدت نرخ خروج شرکت‌ها

---

<sup>11</sup> Goodwill

کمایبش در حد نه درصد نوسان داشته است.<sup>۱۲</sup> تمام این روندها بیانگر تراکم فزاینده‌ی سرمایه و تراکم تولید است.

اما آنچه شرکت‌های انحصاری امروز را از زمان لنین بسیار متفاوت می‌سازد، نه فقط حجم و اندازه و نرخ تراکم آن‌ها، بلکه نوع و ساختار آن‌ها است. شکل انحصاری دوران لنین، گمباین‌ها، سندیکاها (تولید کنندگان)، و کارتل‌ها بود. این شرکت‌های بزرگ در فرایند رقابتی شرکت‌های کوچک‌تر را بلعیده درهم ادغام کردند و تمرکز شدیدی را در رشته‌های مختلف به وجود آوردند، اما نتوانستند کاملاً یکدیگر را حذف کنند و انحصار تک‌شرکتی ایجاد کنند. کارتل‌ها که ابتدا در آلمان در اواخر قرن نوزدهم به وجود آمدند، با توافق یکدیگر میزان تولید، قیمت‌ها، و شرایط فروش را با هم تعیین می‌کردند، و قلمروی اقلیمی عملکرد هر یک را بین خود تقسیم می‌کردند. کارتل‌های بین‌المللی نیز قلمرو جهانی را بین خود تقسیم می‌کردند. هر یک از آن‌ها سهمیه‌ای در تولید و توزیع محصول داشتند و عدول از این سهمیه جرایم سنگینی داشت. کارتل‌ها در یک فرایند طولانی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ممنوع شدند. امروزه در واقع کارتلی قانونی به شکل انحصارهای قبل از جنگ جهانی اول در کشورهای پیشرفته وجود ندارد. مهم‌ترین کارتل رسمی جهان اوپک است که کشورهای تولیدکننده‌ی عضو آن میزان تولید را با توافق یکدیگر تعیین می‌کنند. امروزه اولیگوپلی‌ها که تقریباً بدون استثنا شرکت‌های جهانی به اصطلاح «چندملیتی» اند برای گسترش بازارهای جهانی در رقابتی اولیگوپلیستی با هم قرار دارند. گفتنی است که لنین رقابت‌های بین انحصاری را می‌دید، اما شکل مورد تحلیل اش کارتل‌های زمانه‌ی خودش بود که امروزه مصداقی ندارند. در زیر مجدداً به بحث انحصارات باز خواهیم گشت.

## ۲- ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و ایجاد سرمایه مالی

در این مورد، لنین فرایند تحول بانک‌ها را از ایفای نقش یک واسطه — که پول‌های غیر فعال را به سرمایه پولی فعال و سودزا مبدل می‌سازد — و تبدیل آن‌ها به یک انحصار را تشریح می‌کند. او با اتکا به آمارهای آن زمان نشان می‌دهد که چه‌گونه بانک‌های بزرگ‌تر بانک‌های کوچک‌تر را بلعیده یا آن‌ها را در قالب «کنسرن‌ها» و

---

<sup>12</sup> Council of Economic Advisors, "[Benefits of Competition and Indicators of Market Power](#)", April 2016.

«هلدینگ‌ها»ی خود درآورده، و با تراکم سرمایه‌دارانِ پراکنده را به یک سرمایه‌دار جمعی<sup>۱۳</sup> تبدیل کرده‌اند. در ادامه‌ی این روند است که صنایع در رقابت با یکدیگر و ضرورت تشدید تراکم تولید، به وام‌ها و اعتباراتِ بانک‌ها نیازمند و به آن‌ها وابسته می‌شوند. او با عطف به هیلفردینگ می‌گوید که سهم فزاینده‌ای از سرمایه‌ای که توسط صاحب صنعت در تولید به‌کار گرفته می‌شود، دیگر به صاحب صنعت تعلق ندارد، و او ناچار است که این سرمایه را از طریق بانک که در واقع نماینده‌ی صاحب سرمایه است به‌دست آورد. از سوی دیگر بانک نیز به‌دنبال کسب سود ناچار است که سهم فزاینده‌ای از اعتبارات مالی خود را در صنعت سرمایه‌گذاری کند. به این ترتیب بانکدار بیش‌تر و بیش‌تر به یک سرمایه‌دار صنعتی تبدیل می‌شود. «سرمایه‌ی بانکی، یعنی سرمایه در شکل پولی، که به این ترتیب به سرمایه‌ی صنعتی تبدیل شده، ... "سرمایه‌ی مالیه" است.» «سرمایه‌ی مالیه سرمایه‌ای است که توسط صاحبان صنایع به‌کار گرفته می‌شود و کنترل آن در دست بانک‌ها است.» به این ترتیب است که تراکم سرمایه‌ی مالیه در دست چندانحصار، سلطه‌ی «الیگارش‌ی مالی» را «به نفع انحصارگران بر کل جامعه» تحمیل می‌کند. واضح است که این واقعیت امروزه مصداق به‌مراتب بیش‌تری دارد، اما به شکلی کاملاً متفاوت.

از نظر اندازه البته همان فرایند کمابیش ادامه یافته و به ایجاد بانک‌های غول‌پیکر امروزی با مقیاسی به‌مراتب عظیم‌تر انجامیده است. دارایی‌های هر یک از بیست بانکِ بزرگ جهان بیش‌تر از یک و نیم تریلیون دلار است، این رقم برای هر یک از پنج بانکِ بزرگ جهان دو و نیم تریلیون دلار است. (البته از این بزرگ‌ترین پنج بانک، چهار بانک چینی هستند که عمدتاً دولتی‌اند). تنها تولید ناخالص داخلی هر یک از چهار اقتصاد بزرگ جهان، یعنی امریکا، چین، ژاپن، و آلمان، از دارایی آ.سی.بی.سی، بزرگ‌ترین بانک جهان، بیش‌تر است، و هر یک از دیگر اقتصادهای جهان از دارایی این بانک کوچک‌ترند. دارایی بزرگ‌ترین بانک‌های خصوصی، اچ.اس.بی.سی و ج. پی مُرگان/چیس، هر کدام بیش‌از دو و نیم تریلیون دلار است. بررسی «شورای مشاورین اقتصادی» که در بالا به آن اشاره شد، نشان می‌دهد که سهم سپرده‌های 10 بانک بزرگ امریکا از کل سپرده‌ها

---

13 Collective

ظرف سی سال از ۲۰ درصد به ۵۰ درصد افزایش یافته است. با این مقیاس عظیم، قدرت این بانک‌ها و تسلطشان بر اقتصاد کشورها و جهان نیازی به توضیح ندارد.

اندازه و قدرت بانک‌ها به حدی رسیده که حتی دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری توان کنترل کامل آن‌ها را ندارند. به لحاظ تاریخی، دولت‌ها کنترل‌های نسبتاً وسیعی را بر بانک‌ها اعمال کرده و عملکرد آنها را تنظیم می‌کردند. اما به تدریج با سلطه‌ی سیاست‌های نو-لیبرالی این کنترل‌ها محدودتر شد. به‌علاوه رشد قارچ‌گونه‌ی بانک‌های فلات قاره،<sup>۱۴</sup> امکانات کنترل سرمایه‌ی مالی را عملاً از بین برده است. مقررات‌زدایی از بانک‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل بحران‌های سرمایه‌داری، از جمله بحران ۲۰۰۸ تاکنون بوده است. به‌رغم نقش بسیار مخربی که بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ امریکایی در بحران اخیر داشتند و پاره‌ای از آن‌ها در واقع ورشکسته شدند، دولت امریکا از ترس اثرات زنجیری ورشکستگی این شرکت‌های غول‌پیکر و پیروی از سیاست «بیش از حد بزرگ است که بتوان گذاشت ورشکسته شود»، به آن‌ها میلیاردها دلار کمک مالی کرد تا آن‌ها را نجات دهد.

بر کنار از اندازه‌ی بانک‌ها، تفاوت اصلی بانکداری معاصر با دوران لنین و به‌ویژه مثال آلمان آن زمان، ماهیت متفاوت سرمایه‌ی مالیه و عملکرد بانک‌هاست. سرمایه‌ی مالیه که در گذشته عمدتاً در رابطه با فعالیت‌های تجاری و صنعتی مطرح بود، امروزه اتکای بسیار محدودی به این فعالیت‌ها دارد. اتکای واحدهای صنعتی و تجاری به وام‌های بانکی کماکان برقرار است، اما اتکای بانک‌ها به صنایع و تجارت به‌مراتب کم‌تر است. بانک‌های توسعه‌عمدتاً در رابطه با بازارهای مالی، اعم از بازار پولی<sup>۱۵</sup> کوتاه مدت و بازارهای «اولیه» و «ثانویه» سرمایه،<sup>۱۶</sup> و خرید و فروش بی‌وقفه‌ی اوراق بهادار، اوراق قرضه، سهام، صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک،<sup>۱۷</sup> و دادوستد ارزی و غیره مطرح‌اند. برخلاف آن‌چه که لنین با عطف به یک نشریه آلمانی آن زمان طرح می‌کند که با ظهور انحصارها «اهمیت بورس اوراق بهادار کم شده»، بورس‌های امروزی بسیار عظیم شده‌اند و نقش بسیار مهمی در اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دارند. بر کنار از معاملات بی‌وقفه‌ی الکترونیکی، سه بورس نیویورک، لندن، و هنگ کنگ که با فاصله‌ی زمانی در طول ۲۴ ساعت عمل می‌کنند،

---

14 Offshore banks

15 Money market

16 Primary and secondary capital markets

17 Mutual funds

امکان معاملات بی‌وقفه را از طریق این مراکز مهم مالی ممکن ساخته‌اند. علاوه بر عملکرد مستقیم بانک‌ها، انواع مؤسسات مالی دیگر از جمله شرکت‌های بیمه، صندوق‌های بازنشستگی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری تأمین،<sup>۱۸</sup> و انواع شرکت‌های مدیریت دارایی‌ها و مشاورین سرمایه‌گذاری، تریلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار را اداره می‌کنند. دولت‌ها نیز برای تأمین بخشی از مخارج خود با فروش اوراق قرضه پس‌اندازهای غیر فعال را مستقیماً گردآوری می‌کنند. اما چون تقریباً تمامی این معاملات از طریق بانک‌ها انجام می‌شود، بانک‌ها نیز از این فعالیت‌ها سود فراوان می‌برند. از سوی دیگر بسیاری اولیگوپولی‌های صنعتی از جمله سازندگان اتوموبیل، سیستم‌های مالی خود را برای دادن وام به خریداران‌شان بوجود آورده و برای جلب خریدار با قسط‌بندی‌ها و بهره‌های پایین با هم رقابت می‌کنند. با آن‌که این کار تحقق ارزش را قسط‌بندی می‌کند و به تأخیر می‌اندازد، اما مصرف محصولات‌شان را بالا می‌برد، و آن‌ها را هرچه کم‌تر به بانک‌ها وابسته می‌سازد. به‌طور خلاصه به دلایل گوناگون وابستگی بانک‌ها و صنایع (سرمایه‌ی مالی و صنعتی) به یکدیگر بسیار ناچیز شده و سرمایه‌ی مالی دیگر آن نقش سرمایه‌ی مالیه را که هیلفردینگ/لنین طرح می‌کردند و در بالا به آن اشاره شد ندارند.

نظام پولی بین‌المللی<sup>۱۹</sup> نیز در این قرن مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است. در زمان لنین استاندارد قدیمی یا کلاسیک طلا<sup>۲۰</sup> با مرکزیت لیره استرلینگ انگلستان رو به پایان بود و با جنگ جهانی اول از بین رفت. پس از آن ایجاد بلوک‌های مالی چندگانه، از جمله بلوک استرلینگ، بلوک دلار، و بلوک طلا را شاهد بودیم. پس از جنگ جهانی دوم نظام «برتون وودز» با مرکزیت دلار امریکا، و سرانجام از اوایل دهه‌ی هفتاد نظام (یا بی‌نظمی) پولی بین‌المللی مبتنی بر نرخ‌های شناور را داریم.

### ۳- صدور سرمایه، متمایز از صدور کالا

لنین اشاره می‌کند که مشخصه‌ی دوران سرمایه‌داری رقابتی، صادرات کالا بود، و مشخصه‌ی سرمایه‌داری انحصاری صدور سرمایه است. لنین با اشاره به رشد سرمایه‌داری در انگلیس به تقسیم کار جهانی اشاره دارد که

<sup>18</sup> Hedge funds

<sup>19</sup> International Monetary System

<sup>20</sup> Classical Gold Standard

طی آن انگلستان به عنوان «کارگاه جهان» تأمین‌کننده‌ی محصولات ساخته شده، و دیگر کشورها تأمین‌کننده‌ی مواد خام مورد نیازش بودند. او توضیح می‌دهد که چه‌گونه پاره‌ای از دیگر کشورها از طریق تعرفه‌های حمایتی صنایع خود را رشد دادند و به کشورهای سرمایه‌داری بدل شدند. به این ترتیب، علاوه بر شرکت‌های انحصاری، چند کشور ثروتمند سرمایه‌داری نیز، که انباشت سرمایه در آن‌ها به شکل غول‌آسایی رشد یافته، موقعیت انحصاری خاصی به دست آوردند. در این کشورها «سرمایه‌ی مازاد»<sup>21</sup> بسیار وسیعی به وجود آمده که امکان جذب داخلی نداشته و در جست‌وجوی «سرمایه‌گذاری سودآور» در خارج است. لنین علت این مازاد را در این می‌دید که سرمایه‌داری به جای بالا بردن استاندارد زندگی خلق «تیمه گرسنه و فقرزده»ی خودی که نتیجه‌ی جز کاهش سودش ندارد، سرمایه‌ی مازاد را به منظور «کسب سود فزاینده به خارج، به کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کند». او اضافه می‌کند که «در کشورهای عقب‌مانده، معمولاً سود بالاست، سرمایه کمیاب است، قیمت زمین نسبتاً پایین است، مزدها پایین‌اند، و مواد اولیه ارزان.»

در سرمایه‌داری معاصر ما با شرایط بسیار متفاوتی روبه‌رو هستیم. به علت اهمیت این بخش از تز لنین و نشان دادن تفاوت وضعیت گذشته و حال آن، با تفصیل تا حدودی بیش‌تری به آن می‌پردازم. اول، تقسیم کار جهانی که لنین به آن اشاره دارد، تقسیم کار قدیمی جهانی است که طی آن کشورهای پیشرفته صنعتی تولیدکننده و صادرکننده‌ی محصولات ساخته‌شده‌ی صنعتی برای کشورهای عمدتاً توسعه‌نیافته، و واردکننده‌ی مواد اولیه از آن کشورها بودند. در تقسیم کار جدید جهانی، کشورهای در حال توسعه دیگر تنها تولیدکننده‌ی مواد خام نیستند بلکه بیش‌تر و بیش‌تر تولیدکننده‌ی کالاهای ساخته‌شده‌ی صنعتی برای مصرف بازارهای داخلی و خارجی، از جمله بازار کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی هستند. امروزه قسمت اعظم تولیدات صنعتی جهان در خارج از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری قرار دارد، و این چین است که نقش «کارگاه جهان» را ایفا می‌کند.

---

<sup>21</sup> Surplus capital

شرکت‌های بزرگ صنعتی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به دلایل متفاوتی دست به سرمایه‌گذاری مستقیم<sup>۲۲</sup> در دیگر کشورها زده و می‌زنند. این نوع سرمایه‌گذاری، متفاوت از سرمایه‌گذاری در سهام و اوراق بهادار،<sup>۲۳</sup> با کنترل فرایند تولید همراه است و نقش بسیار مهمی در صنعتی‌شدن کشورهای در حال توسعه — البته با ویژگی‌های خاص خود — داشته است. این شرکت‌های الیگوپولی به اصطلاح چند ملیتی با واگذاری حق امتیاز<sup>۲۴</sup> استفاده از تکنولوژی انحصاری در قالب قراردادهای مشخص و ایجاد شرکت‌های وابسته و پیوسته در کشورهای مختلف جهان، امکان تولید بخش‌هایی از کل تولید محصول نهایی را در شبکه‌ی جهانی تحت کنترل خود فراهم می‌آورند. دلایل این سرمایه‌گذاری‌ها بسته به نوع سرمایه‌گذاری متفاوتند و تنها محدود به دسترسی به منابع اولیه و کارگر ارزان — با آنکه عوامل بسیار مهمی هستند — نیست و عوامل دیگری از جمله گذر از مرز تعرفه‌های حمایتی و دسترسی به بازارهای خارجی، پرداخت مالیات‌های کم‌تر، گریز از مقررات حفظ محیط زیست و آلودگی هوا، و غیره را در بر می‌گیرد.

سرمایه‌گذاری‌های خارجی امروزه، برخلاف دوران لنین که به آماده‌سازی مواد اولیه در مستعمرات و ساختن زیرساخت‌های مربوطه در آن‌جا برای انتقال به کشور صنعتی محدود بود، به مراتب متنوع تر است. من در مطالعات قبلی خود در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری خارجی و شرکت‌های چندملیتی از طبقه‌بندی یک عضو آکادمی علوم مجارستان آن زمان، لازلو لانگ، که به‌نظرم دقیق‌ترین طبقه‌بندی بود و هنوز هم کاملاً مصداق دارد، استفاده کردم.<sup>۲۵</sup> براساس این طبقه‌بندی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در چهار گروه می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- سرمایه‌گذاری صادرات - محور در منابع اولیه،<sup>۲۶</sup> در کشورهای دارنده‌ی مواد خام و فراوردن آن‌ها به‌منظور صادرات به کشور صنعتی مبداء و یا سایر کشورها برای کاربرد در صنایع شان. ۲- سرمایه‌گذاری صادرات - محور در ساخت صنعتی،<sup>۲۷</sup> یعنی سرمایه‌گذاری خارجی برای ساخت و تولیدات صنعتی در دیگر کشورها برای

---

22 FDI, Foreign Direct Investment

23 Portfolio investment

24 Licensing agreement

25 Saeed Rahnema, "Multinationals and Iranian Industry; 1957-1979", Journal of Developing Areas, vol. 24, No. 3, April 1990, pp. 294-295.

26 Export-oriented FDI in the primary sector.

27 Export-oriented FDI in manufacturing



صادرات به کشور مبدأ یا در شبکه‌ی جهانی، با هدف استفاده از کارگر ارزان‌تر، زیرساخت‌های ارزان‌تر و مالیات‌های کم‌تر.<sup>۲۸</sup> ۳ - سرمایه‌گذاری داخلی - محور در تولیدات صنعتی،<sup>۲۸</sup> به منظور دسترسی به بازار داخلی کشور میزبان، و عبور از موانع حمایتی و تعرفه‌ها و استفاده از کارگر ارزان و دیگر امکانات و تسهیلات میزبان، و ۴ - سرمایه‌گذاری داخلی - محور در بخش خدمات،<sup>۲۹</sup> از جمله هتل‌داری، خدمات فنی، مالی، اداری، بهداشتی و غیره.

علاوه بر تفاوت این سرمایه‌گذاری‌ها، دلایل آن‌ها نیز متفاوت است و نمی‌توان آن‌ها را به «سرمایه‌ی مازاد» جذب‌نشده‌ی در داخل کشور پیشرفته ربط داد. سرمایه‌گذاری خارجی در بخش مواد اولیه حتی در زمان لنین هم به علت نیاز به دسترسی به این مواد در خارج از کشور صورت می‌گرفت، نه عدم امکان جذب سود در داخل. از نظر کالاهای ساخته شده نیز، بازار داخلی کشور صادرکننده‌ی سرمایه، به‌رغم همه‌ی نابرابری‌ها، بازاری با تقاضای بالاتر بوده است. این واقعیت به‌ویژه پس از «فوردیسم» و تولید و مصرف انبوه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری مصداق بیش‌تری یافته است. جوامع سرمایه‌داری پیشرفته‌ی امروزی استانداردی بالاتر از خلق «نیمه‌گرسنه و فقرزده» ای که لنین به آن اشاره کرده، دارند. سرمایه‌داری برای حفظ و بسط بازار مصرف، به بالا رفتن نسبی «استاندارد زندگی» بخش نسبتاً بزرگی از مردم نیاز دارد. بررسی‌های مربوط به «چرخه‌ی حیات کالا»<sup>۳۰</sup> نشان می‌دهد که در سرمایه‌گذاری برای تولید یک محصول جدید و عرضه‌ی آن به بازار، (مثلاً آنچه که در مورد تلویزیون یا کامپیوتر شخصی طی شده) ابتدا بازار داخلی کشور سازنده مهم‌ترین مصرف‌کننده است. سپس آن محصول به بازارهای با ساخت تقاضای بالا صادر می‌شود، و در مرحله‌ی بعد سرمایه‌گذاری برای تولید آن محصول در کشورهای دیگری که ساخت عرضه‌ی بالاتری دارند انجام می‌شود، و سرانجام کشور اصلی سازنده به واردکننده‌ی آن محصول از خارج تبدیل می‌شود. این فرایند ارتباطی با مسئله‌ی سرمایه‌ی مازاد و ضرورت صدور آن ندارد و مربوط به منطق سرمایه در جست‌وجوی سود بیش‌تر همراه با کاهش سرمایه‌ی متغیر و ثابت است.

---

<sup>28</sup> Domestic-oriented FDI in manufacturing

<sup>29</sup> Domestic-oriented FDI in services sector.

<sup>30</sup> Product life cycle

با نگاهی به الگوی سرمایه‌گذاری امروز جهان چند نکته‌ی بسیار مهم دیگر در این زمینه باید مطرح شود. یکی آن‌که بخش عظیمی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی در دیگر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری که قاعدتاً خود سرمایه‌ی «مازاد» برای صادرات دارند، سرمایه‌گذاری می‌شود. امروزه بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امریکا است. از مجموع یک تریلیون و دویست میلیارد سرمایه‌گذاری خارجی جهان در سال ۲۰۱۴، میزان سرمایه‌ی خارجی واردشده به کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، به‌رغم افت ۲۸ درصدی آن به نسبت سال پیش، معادل ۴۹۹ میلیارد دلار بود.<sup>۳۱</sup> سؤال این است که اگر این کشورهای پیشرفته امکان جذب «سرمایه‌ی مازاد» سرمایه‌های خودی را ندارند، چه‌گونه و چرا سرمایه‌ی «مازاد» دیگر کشورهای سرمایه‌داری را جذب می‌کنند؟

از طرف دیگر، کم‌ترین میزان سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته است؛ جایی که مواد اولیه‌ی ارزان و کارگر ارزان و سازمان‌نیافته به‌وفور وجود دارد. برای نمونه کل میزان سرمایه‌ی وارده به تمامی قاره‌ی افریقا در سال ۲۰۱۴، معادل ۵۴ میلیارد دلار بود.

نکته‌ی قابل‌توجه دیگر این است که در دنیای امروزی کشورهای در حال توسعه (مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌های سابق) خود صادرکننده‌ی سرمایه‌اند. کشورهای در حال توسعه‌ی آسیا بیش از هر منطقه‌ی دیگری از جهان در خارج سرمایه‌گذاری می‌کنند. در سال ۲۰۱۴ رقم سرمایه‌ی خروجی از کشورهای در حال توسعه‌ی آسیا ۴۳۲ میلیارد دلار بود. حال آن‌که در همان سال سرمایه‌ی خروجی از امریکای شمالی ۳۹۰ میلیارد و از اروپا ۳۱۶ میلیارد بود.<sup>۳۲</sup>

دیگر نکته‌ی مهم این است که قسمت اعظم این سرمایه‌گذاری‌ها برخلاف گذشته، نه در استخراج مواد اولیه، و یا ساخت و تولید صنعتی، بلکه در بخش خدمات صورت می‌گیرد. در سال ۲۰۱۲، از کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی در جهان، ۶۳ درصد در بخش خدمات سرمایه‌گذاری شده، که بیش از دو برابر میزان

---

<sup>31</sup> UNCTAD, World Investment Report; Reforming International Investment Governance, New York, 2015.

<sup>32</sup> همان‌ماخذ

سرمایه‌گذاری در بخش صنعت بوده است. از آن مهم‌تر سهم سرمایه‌گذاری در منابع اولیه، که به لحاظ تاریخی مهم‌ترین هدف سرمایه‌گذاری خارجی بوده، تنها حدود ده درصد بود.

اما آن‌چه که تحلیل لنین را در مورد صدور سرمایه بسیار جذاب می‌سازد و توجهی به آن نشده، درکی است که او از تأثیر عملکرد سرمایه‌ی صادر شده بر جامعه‌ی میزبان دارد. برخلاف نظریه‌ی وابستگی که سرمایه‌ی خارجی را مانع توسعه‌ی جوامع توسعه‌نیافته می‌داند و بسیاری از نظریه‌پردازان آن خود را به درکی لنینی چسبانده‌اند، لنین در این اثر همان درکی را که مارکس از نقش تحوّل سرمایه داشت ارائه می‌دهد. می‌خوانیم: «صدور سرمایه بر توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشورهای که به آن صادر می‌شود بسیار تأثیر داشته و آن را تسریع می‌بخشد. بنابراین با آن‌که صدور سرمایه ممکن است تا حدودی توسعه را در جامعه‌ی صادرکننده کند نماید، اما این کار را با گسترش و تعمیق توسعه‌ی سرمایه‌داری در سراسر جهان انجام می‌دهد». جنبه‌ی مهم دیگری که در این جمله‌ی لنین نهفته، اشاره به واقعیتی است که نظریه‌پردازان امروز آن را «غیر صنعتی‌کردن یا صنعت‌زدایی»<sup>۳۳</sup> در جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری می‌نامند، و جالب است که لنین یک قرن پیش چنین مسئله‌ای را مشاهده می‌کند.

#### ۴- ایجاد اتحادیه‌های انحصارات بین‌المللی

لنین اشاره می‌کند که اتحادیه‌های انحصارات سرمایه‌داری، کارتل‌ها، سندیکاها(ی تولیدکنندگان)، و تراست‌ها ابتدا بازار داخلی کشورشان را بین خود تقسیم کردند و تقریباً تملک کامل صنعت مربوطه را در دست گرفتند. با ایجاد بازار جهانی و با افزایش صدور سرمایه، حوزه‌ی عملکرد این مجموعه‌های انحصاری گسترش یافت و توافقات بین‌المللی به ایجاد کارتل‌های بین‌المللی انجامید. لنین این فرایند را مرحله‌ی جدیدی از تراکم سرمایه و تولید می‌دانست، و آن را «آبرانحصار»<sup>۳۴</sup> نامید. لنین از جمله به مثال توافق بین دو انحصار صنایع الکتریکِ غول پیکر «ا.ا.گ» آلمانی، و «جی.ای.سی» (جنرال الکتریک) امریکایی اشاره می‌کند که براساس

<sup>33</sup> De-industrialization

<sup>34</sup> Super monopoly

آن جنرال الکتریک بازار امریکا و کانادا را در اختیار گرفت، و «آ.ا.گ» بازارهای آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و بالکان را، و به این ترتیب «رقابت بین آنها متوقف شد».

نکته این است که این ویژگی سرمایه‌داری یک قرن پیش دیگر مصداقی در زمان حاضر ندارد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، امروزه در کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری جهان دیگر کارتلی وجود ندارد و قوانین مختلف از جمله قانون ضد تراست مانع هر گونه توافق آشکار در تعیین میزان تولید، قیمت‌ها، و تقسیم حوزه‌ی قلمرو بین شرکت‌های انحصاری است. هر چند که با بسط هرچه بیش‌تر نولیبرالیسم تلاش‌های فراوانی برای دور زدن این قوانین انجام می‌شود، اما کماکان این وضعیت در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری برقرار است. در سطح بین‌المللی نیز چنین توافقی‌هایی بین الیگوپولی‌ها وجود ندارد. در تمامی رشته‌های صنعتی و بازرگانی، مثل نفت، اتوموبیل، کامپیوتر و ارتباطات، شرکت‌های انحصاری هرچه بزرگ‌تر شده‌اند، و آنها که بتوانند یکدیگر را می‌بلعند، اما نه تنها با هم توافقی ندارند، بلکه در رقابت بی‌رحمانه‌ای برای گسترش بازار خود عمل می‌کنند. نیازی به توضیح نیست که رقابت الیگوپلیستی کوچک‌ترین شباهتی به رقابت شرکت‌ها در دوران سرمایه‌داری رقابتی ندارد. برخلاف ادعای اقتصاد دانان نئوکلاسیک که بازار و قیمت‌ها در هر شرایطی ذاتاً رقابتی‌اند، انحصارها با قدرت فزاینده‌ای که دارند، کنترل خود را بر بازار تحمیل می‌کنند.

اما این بدان معنی نیست که بین آنها رقابت نیست. این شرکت‌ها با توجه به اندازه‌ی وسیع سازمانی و قدرت عظیم مالی نمی‌توانند یکدیگر را حذف کنند، اما در رقابت با رقبای بزرگ‌تر گاه در یکدیگر ادغام می‌شوند. نمونه‌ی بارز آن شرکت‌های غول‌پیکر نفتی امریکایی هستند. «پنج خواهران» نفتی امریکا که زمانی بخشی از «هفت خواهران» بدنام جهانی بودند که قسمت اعظم اکتشاف، تولید و توزیع نفت جهان را در کنترل داشتند، امروز تحت کنترل دو شرکت «اکسان - موبیل»، و «شیوران» عمل می‌کنند. ابتدا «گالف اویل» در ۱۹۸۵ در «سکال» (شیوران) ادغام شد. سپس دو غول «اکسان» و «موبیل اویل» در سال ۱۹۹۸ در هم ادغام شدند و مدتی بزرگ‌ترین شرکت جهان بودند. در سال ۲۰۱۱ شرکت عظیم «تگزاکو» پس از گذشت صد سال از زمان تأسیس آن به شرکت تابع «شیوران» تبدیل شد، و شعبه‌های توزیع بنزین‌اش را نیز به غول نفتی هلندی - انگلیسی «شل» فروخت. اما آنچه که این ادغام‌های غول‌پیکر را جالب توجه‌تر می‌کند، این است که انحصار

عظیمی چون اکسان - موبیل با درآمدی برابر با ۲۶۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵، نه دیگر بزرگ‌ترین، بلکه پنجمین شرکت نفتی جهان است. چهار شرکت نفتی بزرگ‌تر شرکت‌های دولتی متعلق به کشورهای در حال توسعه‌ی عربستان سعودی (با درآمدی تقریباً دو برابر شرکت امریکایی)، و سه شرکت نفتی چین است.

نکته‌ی دیگر آن که در دنیای امروز این انحصارات نه تنها مناطق جهانی را بین خود تقسیم نکرده‌اند، بلکه حتی انحصار بازار داخلی کشور مبداء خود را نیز ندارند. بهترین نمونه صنعت اتوموبیل‌سازی امریکا است. این صنعت که زمانی صدها شرکت تولیدکننده در امریکا داشت، سرانجام به سه شرکت بزرگ جنرال موتورز، فورد، و کرایسلر محدود شد که علاوه بر صددرصد بازار داخلی، سه چهارم بازار اتوموبیل جهان را در دهه‌ی ۱۹۵۰ در دست داشتند. از دهه‌ی ۱۹۸۰ شرکت‌های اتوموبیل اروپایی و ژاپنی که به بازار امریکا صادر می‌کردند، شروع به سرمایه‌گذاری مستقیم و تولید اتوموبیل در امریکا نمودند. طبق گزارش وزارت بازرگانی امریکا در ۲۰۰۷، نه شرکت اتوموبیل خارجی در ۱۵ واحد تولیدی، با ۶۶ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در امریکا تولید می‌کردند و ۶۳ هزار کارگر در استخدام داشتند. در ۱۹۸۶، سه تولیدکننده‌ی امریکایی اتوموبیل بیش از ۹۵ درصد بازار امریکا را در اختیار داشتند، اما در ۲۰۰۶، این رقم به حدود ۶۳ درصد رسیده بود.<sup>۳۵</sup> شرکت‌های امریکایی که در رقابت سختی با شرکت‌های ژاپنی قرار داشتند، از طریق خرید سهام در آن شرکت‌ها شروع به سرمایه‌گذاری کردند: کمپانی فورد در مزدا، کرایسلر در میتسوبیشی، و جی.ام در سوزوکی سهام‌دار شدند. در بحران ۲۰۰۸ شرکت‌های جی.ام و کرایسلر اعلام ورشکستگی کردند، اما دولت امریکا به نجات آن‌ها شتافت. کرایسلر در دیملر بنز آلمان ادغام شد، در واقع شرکت بنز آن را خرید و پس از ایجاد اختلاف بین آن‌ها آن شرکت را به یک شرکت مدیریت مالی فروخت.

امروزه هر دو شرکت مورد مثال لنین با تغییر و تحولات بسیار و با محصولات متنوع‌تر، به شکل شرکت چندملیتی وجود دارند و در سطح جهان و در کشورهای یکدیگر با هم رقابت دارند. تولیدات جنرال الکتریک از وسایل برقی منزل تا نفت و گاز، هواپیمایی، حمل‌ونقل، وسایل پزشکی، دارویی، و خدمات مالی را در برمی‌گیرد، و از جمله واحدهای متعددی نیز در آلمان دارد. آ.ا.گ با آن که چندین بار دست به دست‌گشت و توسط

---

<sup>35</sup> US Department of Commerce, "Foreign-based Companies investing in the US Auto Industry", 2007.

شرکت‌های دیگر از جمله دیملر بنز خریداری شد، با ادغام در چند شرکت آلمانی دیگر که از برند شرکت اصلی استفاده می‌کنند، در سراسر جهان، از جمله در امریکا و کانادا در عرصه‌های مختلف حضور فعالی دارد.

برکنار از اندازه‌ی سازمانی، آن‌چه که انحصارات امروز را در موقعیت مسلط قرار می‌دهد، تحولات مداوم تکنولوژیک است. لنین با توجه به عملکرد کارتل‌ها در آن زمان می‌گوید، از آن‌جا که قیمت‌های انحصاری با توافق تعیین می‌شوند، انگیزه‌ای برای پیشرفت فنی و دیگر تحولات در کار نیست، و شرایطی پیش می‌آید که «پیشرفت تکنیکی عامدانه به تعویق می‌افتد». آن‌چه که امروز شاهد آنیم، درست نقطه‌ی مقابل این دیدگاه است. برکنار از زد و بند شرکت‌ها با مقامات سیاسی و دادن رشوه، بزرگ‌ترین زمینه‌ی رقابت بین این شرکت‌ها ابداع محصولات جدید، و ابداع روش‌های کارآمدتر تولید و بازاریابی است. بهترین نمونه‌ی آن را در صنایع الکترونیک، انفورماتیک، و ارتباطات می‌بینیم. شرکت کانادایی بلک‌بری ابداع‌کننده و سازنده‌ی اولین سری تلفن‌های هوشمند که زمانی صددرصد بازار این تلفن‌ها را در جهان داشت، با ورود رقبایی با ابداعات جدید، از جمله اپل، نوکیا، و سامسونگ، به سرعت بازار خود را از دست داد و حتی تا مرز ورشکستگی نیز پیش رفت، و حال تمرکزش عمدتاً بر توسعه‌ی نرم‌افزار است. به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین پایه‌های رقابتی این شرکت‌ها ابداعات و تحولات بی‌وقفه‌ی تکنولوژیک است.

این رقابت‌ها که همراه با تحرک جغرافیایی در سطح جهان و تحولات سازمانی پراکنده کردن بخش‌های فرایند تولید در خوشه‌ای از شرکت‌های کوچک‌تر همراه، و نیز با مکانیزه و روباتیزه کردن هر چه بیشتر توأم است، بیش‌ترین قدرت را به این انحصارات غول‌پیکر داده است. در مقابل کارگران و اتحادیه‌های کارگری که با این انحصارات سروکار دارند، به مراتب ضعیف‌تر و ضعیف‌تر شده‌اند. دولت‌های مبداء و میزبان نیز توان به مراتب کم‌تری در کنترل و تنظیم عملکرد آن‌ها دارند. دولت‌های جهان برای جلب این انحصارات به سرمایه‌گذاری و تولید در کشورشان، انواع امتیازات و معافیت‌های مالیاتی را به آن‌ها می‌دهند. یکی از مهم‌ترین شرایط ضمنی این انحصارات، ایجاد کارخانجات «فارغ از اتحادیه‌های کارگری» است. امروزه مقابله با این انحصارات به مراتب سخت از کارتل‌های دایناسوری و کم تحرک صد سال پیش است.

## ۵- تقسیم مناطق جهان بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری

لنین با توجه به رقابت‌های استعماری آن دوران، مطرح می‌کند که ما به دوران خاصی از سیاست استعماری و تقسیم «نهایی» جهان رسیده‌ایم. او به‌درستی به تقسیم بندی‌های سرزمین‌های جهان بین قدرت‌های استعماری و امپریالیستی آن زمان در افریقا، آسیا و امریکای لاتین اشاره می‌کند. البته تعجب‌آور است که اشاره‌ای به یکی از بزرگ‌ترین صحنه‌های درگیری قدرت‌های امپریالیستی آن زمان، یعنی رقابت‌ها و درگیری‌های انگلستان، فرانسه، آلمان و روسیه بر سر امپراتوری عثمانی ندارد. واضح است که لنین از توافق مخفیانه‌ی «سایکس - پیکو» که در ماه می ۱۹۱۶ در سن پترزبورگ - درست همزمان با نگارش این کتابش - انجام شد، و انگلیس و فرانسه با توافق روسیه کل منطقه‌ی خاورمیانه‌ی تحت کنترل امپراتوری عثمانی را بین خود تقسیم کردند، خبر نداشته است. (بلشویک‌ها به محض به‌قدرت رسیدن و مطلع شدن از این سازش مخفیانه، آن را افشا کردند، و جنجالی در جهان بر پا شد. این سرزمین‌ها را قبلاً هم به اعراب و هم به صهیونیست‌ها وعده داده بودند.) اما قبل از آن موارد بسیار مهم دیگری از جمله در مصر، بین‌النهرین، و لبنان وجود داشت که از نظر تحلیل امپریالیسم بسیار مهم بود و این‌که چرا در اثر لنین کوچک‌ترین توجه و اشاره‌ای به آن درگیری‌ها و اثرات ویرانگر آن‌ها نشده، روشن نیست.

اما از نظر امپریالیسم امروز، واضح است که دیگر تقسیم جهان به قلمروهای خاص قدرت‌های مختلف و بسط مستعمرات آن‌ها مطرح نیست، و در واقع آن تقسیم «نهایی» به آن شکل و شیوه وجود ندارد. البته تردیدی نیست که هنوز قدرت‌های امپریالیستی نفوذ زیادی در بازارهای مستعمرات قبلی خود دارند، اما آن کشورها حال محل حضور انواع سرمایه‌های کشورهای مختلف‌اند. با آن‌که لنین برکنار از تأکید عمده‌اش بر تأمین مواد اولیه توسط مستعمرات، اشاره‌های گذرایی به تسخیر «بازارهای مستعمرات» نیز دارد، اما اشاره‌های او به کاربرد «شیوه‌های انحصاری» توسط سرمایه‌مربوط به قدرت استعمارگر خاصی بر منطقه‌ی معینی است، و نه رقابت‌های بین سرمایه‌ها.

امروزه، مستعمرات سابق همگی کشورهای به‌اصطلاح «مستقل»‌اند و انواع سرمایه‌های خارجی، از امریکای شمالی و اروپا تا ژاپن، چین و هند در این کشورها در حال رقابت‌اند. در گذشته، زمانی بود که انگلیس و امریکا

برای جلوگیری از ورود کالاهای ژاپنی ارزان آن زمان به مستعمراتشان، تعرفه‌های سنگینی بر این کالاها تعیین می‌کردند، — کاری که به رشد میلیتاریسم ژاپن و درگیری‌های نظامی بعدی انجامید — اما امروزه با تغییرات عملکردی و سازمانی سرمایه‌ی جهانی‌شده، راه‌های دیگری در پیش گرفته می‌شود.

نکته‌ی قابل توجهی که لنین در آن زمان طرح می‌کند این است که مشخصه‌ی دوران امپریالیسم تنها وجود دو گروه کشورهای استعماری و مستعمره نیست، بلکه شکل‌هایی از کشورهای وابسته نیز هست که در ظاهر استقلال سیاسی دارند، اما در عمل در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند، و لنین این شکل را «نیمه‌مستعمره» می‌نامد. امروز سلطه‌ی «مالی و دیپلماتیک» سرمایه‌ی جهانی به درجات مختلف و با اشکال و شیوه‌های بسیار پیچیده‌تری بر کشورهای در حال توسعه حاکم است.

مسئله‌ی بسیار مهم دیگر در تحول امپریالیسم قرن بیست و یکم، از یک طرف وجود یک قدرتِ سوپر — امپریالیستی، یعنی آمریکا، و از طرف دیگر همکاری‌های بین امپریالیستی بین آن و دیگر امپریالیست‌های متحدشده در اتحادیه‌ی اروپا و ژاپن است. آمریکا که بیش‌ترین نفع و کم‌ترین صدمه را از جنگ جهانی دوم دیده بود، در رأس امپریالیسم سرمایه‌داری قرار گرفت. با آن‌که قبلاً در زمان لنین امپریالیسم انگلستان نیز به نسبت از دیگر قدرت‌های امپریالیستی اروپا قوی‌تر بود (دوران به اصطلاح «پاکس بریتانیکا») اما این تفاوت هرگز به حد تفاوتِ امروزی قدرت آمریکا با دیگر قدرت‌های امپریالیستی، و هژمونی جهانی آن نبود. طبق آمار صندوق بین‌المللی پول تولید ناخالص داخلی آمریکا دو برابر مجموع تولید ناخالص ملی سه قدرت بزرگ امپریالیستی آلمان، انگلستان، و فرانسه است، و از مجموع اقتصاد اتحادیه‌ی اروپا نیز بزرگ‌تر است. بودجه‌ی نظامی آن بزرگ‌تر از مجموع بودجه‌های نظامی ده قدرت بزرگ نظامی جهان از جمله، روسیه، چین، انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا است. توان اطلاعاتی و کنترل وسیع‌ترین شبکه‌های ماهواره‌ای و تجسسی آن نیز قابل مقایسه با هیچ قدرتی نیست. به‌علاوه، هم‌پیمان قدرتمندترین ماشین‌های جنگی جهان نظیر اسرائیل، و مرتجع‌ترین کشورهای ثروتمند نظیر عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس است. تردیدی نیست که این گول امپریالیستی با صدماتی که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از جنگ‌های افغانستان، عراق، لیبی و سوریه،



و بحران اقتصادی و نیز ظهور چین به مثابه دومین قدرت اقتصادی جهان، به آن وارد آمده تضعیف شده، اما هنوز به دوران پایانی «پاکس امریکانا» نرسیده ایم.

قدرت‌های امپریالیستی اروپا نیز، به‌رغم رقابت‌هایی که با یکدیگر دارند، در اتحادیه‌ی اروپا متحد یکدیگرند، و با سیاست‌های قدرت برتر امپریالیستی امریکا در بسیاری موارد هم جهت‌اند. لازم به اشاره است که این توافق بین امپریالیستی تأیید تز «ولترا امپریالیسم» کائوتسکی نیست، چرا که پیش‌بینی او مبتنی بر توافق تقسیم سرزمینی جهان، نظیر کارتل‌های این قدرت‌ها بود، یا به‌قول خودش انتقال شکل کارتلی به حوزه‌ی سیاست خارجی. امروز چنین تقسیم سرزمینی، نظیر مستعمرات سابق، وجود ندارد، و هیچ یک از قدرت‌های امپریالیستی، به‌جز در پاره‌ای جزایر و مناطقی بسیار محدود، حوزه‌ی جغرافیایی معینی خارج از کشور خود ندارند. البته پیش‌بینی او نسبت به همکاری‌های بین امپریالیستی — که هابسون نیز به شکل دیگری طرح کرده بود — حائز اهمیت است. همین طور است درک او از مراحل دیگر امپریالیسم. این‌که به‌رغم رقابت‌های بین امپریالیستی، تمامی این قدرت‌ها از نظر حفظ سلطه‌ی سرمایه با یکدیگر همکاری دارند. آن‌ها با هم جنگی ندارند، جنگ‌های آنها بر علیه دیگر کشورهاست، و اتحاد عمل آن‌ها «آتش‌بس موقت بین دوره‌های جنگ» که لنین طرح می‌کرد، نیست.

اگر سرمایه قبلاً در سطح ملی دستگاه‌های دولتی اقتصادی، سرکوب و ایدئولوژی را برای حفظ و گسترش حوزه‌ی عملکرد خود به کار می‌گرفت، امروزه علاوه بر آن‌ها، بی آن که دولتی جهانی در کار باشد، سرمایه‌ی جهانی شده همراه با اتحاد قدرت‌های امپریالیستی این دستگاه‌های کنترل را در سطح جهانی نیز ایجاد و به‌کار گرفته است. سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی، همراه با شرکت‌ها و بانک‌های چندملیتی، نقش دستگاه اقتصادی؛ سازمان ناتو، و توافقی‌های «تدافعی» از جمله توافق امریکای مرکزی و جنوبی،<sup>۳۶</sup> و توافق امریکا با استرالیا و نیوزیلند،<sup>۳۷</sup> بازوی نظامی و دستگاه سرکوب آن؛ و نولیبرالیسم، همراه با رسانه‌های تحت کنترل این نظام، دستگاه ایدئولوژیک این سرمایه‌ی سازمان‌یافته‌ی جهانی را تشکیل می‌دهند.

---

<sup>36</sup> Rio Pact

<sup>37</sup> ANZUS

به‌طور خلاصه، با آن‌که ماهیت امپریالیسم تغییری نکرده، اما همان‌طور که در بالا اشاره شد، ساختار، عملکرد و ویژگی‌هایش با امپریالیسم دوران لنین بسیار متفاوت است. مقابله با این هیولای نامرئی و در همه جا حاضر به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته است.

کتاب امپریالیسم لنین اثر تاریخی ارزشمندی است که همان‌گونه که خود می‌گوید مربوط به تصویری از تحول سرمایه‌داری در اوایل قرن بیستم است، و واضح است که نمی‌تواند بیانگر واقعیات تحولات عظیم سرمایه‌داری در اوایل قرن بیست‌ویکم، و راهنمای عمل مبارزان ضد سرمایه‌داری باشد. مقابله با سرمایه‌ی جهانی و گذار از آن به نظامی والاتر نیاز به مبارزه‌ی جدی برای برقراری ضد هژمونی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی دارد، و تدارکات وسیعی را می‌طلبد که در جای دیگر به آن پرداخته‌ام. اگر کسی بخواهد کتابی شبیه لنین در مورد امپریالیسم قرن بیست‌ویکم بنویسد، عنوان مناسب‌اش چنین است: «امپریالیسم نولیبرال به مثابه جدیدترین مرحله سرمایه‌داری.»